

تطبیق مبانی فقهی اصل قوامیت با مواد قانون مدنی

ندا بنده علی نصرآباد^۱، احمد خسروی^۲

^۱ سطح ۳ فقه و اصول موسسه علمی حضرت عبدالعظیم حسنی (علیه‌السلام).

^۲ کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی.

نام نویسنده مسئول:

ندا بنده علی نصرآباد

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۱۱

چکیده

قوامیت در لغت به معنای سرپرستی و مسئولیت پذیری بوده و در اصطلاح فقهاء (قیم) به معنای سرپرستی مردان نسبت به همسران، کودکان، ناتوانان و محجوران از تصرف در اموال به کار می رود. قیمت بودن مرد و زن امتیازی برای او نیست و تنها به معنای قیام به انجام وظایف سرپرستی است. هدف از پژوهش حاضر بررسی تطبیقی مبانی فقهی و حقوقی اصل قوامیت است. این نوشتار با روش توصیفی - تحلیلی و استناد به متون فقهی و حقوقی به بررسی مبانی اصل قوامیت در فقه و حقوق مدنی پرداخته است. بررسی تطبیقی اصل قوامیت در فقه و حقوق مدنی نشان داد، این اصل مورد پذیرش فقهاء و حقوق دانان است اما در تعیین قلمرو قاعده در مباحثی چون نفقه، معاشرت و اشتغال زوجه اختلاف نظر وجود دارد. نتیجه ی این بررسی نشان داد قوامیت و ریاست مرد، آمیزه ای از حق و تکلیف است و نمی توان آن را حق صرف برای مرد در نظر گرفت تا از این راه بر زن سلطه و برتری داشته باشد، هم چنین در مسائلی چون نفقه، معاشرت و اشتغال زوجه نمی توان با ادعای حق ریاست تصرفی انجام داد، بلکه این موارد تابع شرع و قانون می باشند.

واژگان کلیدی: قوامیت، حق، تکلیف، نفقه، حاکمیت.

مقدمه

در مباحث حقوق خانواده اولین موضوعی که مبنا و پایه ی بسیاری از موضوعات دیگر قرار می‌گیرد، مسأله ی سرپرستی و ریاست خانواده می باشد. خانواده یک نهاد کوچک اما اساسی در جامعه ی انسانی است، این اجتماع کوچک بسان اجتماع بزرگ، با مسائل مختلفی از قبیل اقتصاد، فرهنگ، تربیت، نزاع و خصومت و... روبه رو می شود، لذا وجود رئیس و سرپرست در آن امری ضروری است. آنچه که مورد تردید یا انکار بسیاری قرار گرفته این است که مرد، شایسته عهده داری این مسئولیت سنگین و موقعیت مهم در خانواده معرفی شود، به ویژه در عصر حاضر که متأثر از جریان های فکری رایجی چون فمینیسم و تساوی حقوق زن و مرد می باشد، اساس چنین باوری مخدوش گشته است. ولی باید دانست احکام و قضایای عقلی نیازی به توافق عقلا و پذیرش همگانی خردمندان ندارد، بلکه هر کس با فطرت سالم آن را در ضمیر پاک خویش درک می کند. زیرا قوامیت مرد در راستای مصالح خانواده و تکالیف سرپرست مطرح است. آنچه در این رهگذر مورد توجه است، اینست که آیا اصل قوامیت که در فقه اسلامی بدان توجه ویژه ای شده است در قانون مدنی نیز مطرح می باشد و مواد قانونی در این زمینه وضع شده است؟ بررسی مبانی فقهی و حقوقی این اصل در پاسخ به پرسش مطرح شده، کارآمد است. با بررسی های انجام گرفته، مشخص می شود؛ مسأله قوامیت مردان با ادله ی عقلی و نقلی بسیاری قابل اثبات است و در فقه و حقوق مدنی این مسأله مورد توجه قرار گرفته است و اصل قاعده امری مسلم و پذیرفته شده است اما در زمینه قلمرو ریاست مردان در میان فقیهان و حقوق دانان اختلاف نظر وجود دارد. پژوهش حاضر با تبیین مفهوم قاعده قوامیت و محدوده قلمرو آن و نیز استناد به آیات و ادله ی عقلی نظیر ضرورت قوامیت، ضمن اثبات لزوم اصل مذکور؛ به بررسی مبانی فقهی و و تطبیق آن با مواد قانون مدنی پرداخته است.

پیشینه ی پژوهش

در زمینه پژوهش مورد نظر تلاش هایی صورت گرفته است که به چند مورد اشاره می شود: کتاب «رساله ی بدیعه» در تفسیر آیه ی «الرجال قوامون علی النساء» از حاج سید محمد حسین حسینی تهرانی، کتاب «ریاست خانواده» تألیف محمد مهدی مقدادی، پایان نامه با عنوان "بررسی ماهیت فقهی قوامیت مردان بر زنان در فقه مذاهب اربعه" نوشته ادریس اسماعیلی، پایان نامه با عنوان "قوامیت مردان بر زنان، دامنه و آثار حقوقی آن" نوشته جمیله کدیور، مقاله با عنوان "تراحم اصل قوامیت و قواعد لاضرر و لا حرج در اعمال حق طلاق زوج" نوشته رکسانا بوعدار، مقاله با عنوان "حل تعارض سلطه شوهر بر زن و حریم خصوصی او" نوشته رضانعلی شعبانی

در پژوهش های صورت گرفته بیشتر به تبیین ادله ی اصل قوامیت و ماهیت آن پرداخته شده، اما پژوهش مورد نظر ضمن تبیین ماهیت و ادله ی قاعده؛ به تطبیق مبانی فقهی قاعده با مواد قانون مدنی پرداخته و در سه مسأله ی چالش برانگیز حقوق زنان نظیر نفقه، معاشرت و حق اشتغال مباحثی را از بعد فقهی و حقوقی بیان داشته است.

روش شناسی پژوهش

این مقاله با ساختاری در حیطه تحقیقات فقهی و حقوقی مورد بررسی قرار گرفته است که از منابع علمی و مکتوب علماء استفاده نموده است. هم چنین با روش توصیفی و با استناد به منابع فقهی و حقوقی انجام گرفته است. گردآوری اطلاعات نیز با استفاده از منابع موجود در کتابخانه و جستجو در برخی از نرم افزارهای علمی کتابخانه ای بوده است. پژوهش پیش رو مبتنی بر این است که آگاهی های لازم در زمینه مبانی فقهی اصل قوامیت و تطبیق آن با مواد قانون مدنی به مخاطب ارائه دهد.

مفهوم شناسی

قبل از ورود به مباحث اصلی از باب مقدمه مفاهیم اصلی تبیین می گردد.

مفهوم قوامیت

قوام، بر وزن فعال و صیغه مبالغه است که گاهی بدون حرف جرّ و گاهی با حروف جر مثل ب، علی و... می‌آید. (عکبری، ص ۷۲۹) در صورتی که قوام با حرف جر همراه باشد معنای مراقبت و دوام می‌دهد. (معلوف، ۱۴۲۲ ق، ص ۶۶۴) معانی اداره، سرپرستی، کفالت، تعهد، پاسداری، حفاظت، را در نیز در توضیح آن آورده اند. (شرتوتی، ۱۳۸۵، ماده‌ی قوم)

قوام در جایی که نسبت به شخص مطرح باشد یعنی امور فردی به فرد دیگر واگذار می‌شود اما در مورد اشیاء به معنای محافظت و مراعات است. (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴، ص ۶۹۰) قوامیت یعنی شخص قیم اختیار امور شخص دیگری را بر عهده دارد و محافظ اوست. (ابن اثیر، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۱۲۴)

در اصطلاح فقهاء قیّم به معنای سرپرستی است که شامل کودکان، ناتوانان، محجوران از تصرف در اموال به کار می‌رود. اما قیّم بودن مرد بر زن این گونه نیست، و قیّم بودن شوهر امتیازی برای او نیست و به ناتوانی زن دلالت نمی‌کند. بلکه قیّم بودن تنها به معنای قیام به انجام وظایف سرپرستی است، اما برتری داشتن یا نداشتن را باید از معیارهای دیگر به دست آورد. (حسینی تهرانی، ۷۶)

بنابر معانی بیان شده مشخص می‌شود که قوامیت نوعی سرپرستی و اداره امور است که بر عهده مردان گذاشته شده است و آن را نمی‌توان، به عنوان ابزاری جهت تسلط و زور به کار برد، زیرا سرپرستی و اداره امور نوعی تکلیف و وظیفه است که مردان بر عهده می‌گیرند و برای زنان بهره‌مندی حاصل می‌شود بر خلاف تسلط و چیرگی که بهره‌مندی برای زنان را به دنبال ندارد.

مفهوم قاعده قوامیت

یکی از مهم‌ترین مسائل در خانواده که پذیرش آن، نقش مهمی در حفظ بقا و استواری آن دارد؛ مسئله ریاست و قوامیت مردان بر خانواده است که از نظر متون دینی امری پذیرفته شده است. بیشتر مفسران معتقدند، در میان آیات قرآن کریم، آیه ۳۴ سوره نساء، آیه ای است که به این مطلب اذعان دارد. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ؛ مردان، کارگزاران و تدبیرکنندگان [زندگی] زنانند، به خاطر آنکه خدا مردان را از جهت توان جسمی، تحمل مشکلات و قدرت روحی و فکری [بر زنان برتری داده، و به خاطر آنکه [مردان] از اموالشان هزینه زندگی زنان را [به عنوان حقی واجب] می‌پردازند؛ پس زنان شایسته و درست کار [با رعایت قوانین حق] فرمانبردار و مطیع شوهرند. در برابر حقوقی که خدا [به نفع آنان برعهده شوهرانشان] نهاده است، در غیاب شوهر [حقوق و اسرار و اموال او را] حفظ می‌کنند. و زنانی که از سرکشی و نافرمانی آنان بیم دارید نصیحتشان کنید، و سپس در خوابگاه از آن‌ها فاصله بگیرید و اگر اثر نبخشید [آنان را] [به گونه ای که احساس آزار به دنبال نداشته باشد] تنبیه کنید؛ پس اگر از شما اطاعت کردند برای آزار دادن آنان هیچ راهی مجوید؛ یقیناً خدا بلند مرتبه و بزرگ است.» (نساء، ۳۴)

کلمه «قیم» به معنای آن است که شخصی امور دیگری را بر عهده بگیرد. و این امتیاز از جهت قدرت مردان در تامین نیازهای زنان نظیر مهریه و نفقه و... به کار می‌رود.

قیومیت مرد بر همسرش به معنای سلب اختیار و اراده‌ی او نیست بلکه استقلال زن در حقوق فردی و اجتماعی اش حفظ می‌شود، بلکه منظور از قوامیت مردان تأمین هزینه و نیازمندی‌های زن از جمله تامین خوراک، پوشاک، مسکن و... است. در واقع قیومیت مردان بیشتر در راستای تکالیف ایشان تعریف می‌شود و از جهت اینکه مردان امور مالی و مادی خانواده را بر عهده دارند، به تناسب این تکالیف حق سرپرستی زنان را عهده دار می‌شوند و این توهم که برتری مردان عامل قوامیت ایشان است، مردود می‌باشد. (ر. ک: طباطبایی، ، ذیل آیه ۳۴ سوره نساء)

مبادی بحث

برای تبیین موضوع مورد نظر، در ابتدا لازم و ضروری است مقدمات بحث بیان شود، لذا بدان پرداخته می‌شود:

قوامیت مردان در قرآن

قوامیت مردان بر زنان حکمی قرآنی است که بر سرپرستی و مدیریت مردان بر زنان (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷ش، ج ۴، ص ۱۱۷) و مسائل سرپرستی در خانواده (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۳۶۹) اشاره دارد. در آیه الرَّجَالُ قَوَامُونَ عَلَى النِّسَاءِ (نساء، آیه ۳۴) جایگاه، مسئولیت و وظایف مرد در خانواده مطرح شده است. در این آیه همچنین وظایف متقابل زن در مقابل همسر و همچنین راهکار حفظ خانواده از فروپاشی بررسی شده است. (مصطفوی فرد، ش ۲۶، ۱۳۹۶، ص ۸۲)

واژه قوام سه بار در قرآن به کار رفته که بر اساس دسته‌بندی راغب اصفهانی به معنای به‌پاخواستن برای انجام کارها به صورت اختیاری و نه با اجبار دیگران و مراعات و محافظت است. (راغب اصفهانی، ذیل واژه قوم) واژه قوام را رساتر و بلیغ‌تر از واژه قیم دانسته‌اند و او را کسی می‌دانند که عهده‌دار مصالح و تدبیر است. (بعوی، ۴۲۰ق، ج ۱، ص ۶۱۱) جوادی آملی در تفسیر تسنیم اهمیت استفاده از واژه قوامون درباره قوامیت مردان بر زنان در آیه ۳۴ سوره نساء را به این دلیل دانسته که در قرآن برای کارهای جزئی و غیر مهم از واژه قیام استفاده شده؛ ولی برای کارهای مهم و حساس مانند اجرای عدالت و حفظ قسط و از جمله اداره امور خانواده، از واژه قوام که صیغه مبالغه است، استفاده شده است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۱۸، ص ۵۵۱)

در تعریف قوامیت مرد بر زن گفته شده قوام کسی است که در رسیدگی به امور دیگران خودش به تنهایی و بدون تکیه به دیگری اقدام کند؛ بنابراین قوامون، شوهرانی هستند که بر تدبیر امور زنان و برآوردن نیازهای آنان اشراف دارند. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۱۸، ص ۵۴۹)

خانواده یکی از نهادهای مهم اجتماعی است که کانون پرورش نسل‌ها با استعدادها و توانایی‌های مختلف است. این نهاد اجتماعی همانند سایر نهادها نیازمند سرپرست و مدیر و مدبر است تا خللی در آن وارد نشود. دین اسلام برای جلوگیری از هرج و مرج و ایجاد مشکلات با توجه به شرایط جسمی مردان و قدرت آن‌ها مبنی بر تامین نیازهای خانواده با صلاحیت غالب مردان را مسئول قرار داده است و سرپرستی و قوامیت را به آن‌ها واگذار کرده است، اگرچه این سرپرستی حقی برای مردان است اما با محدودیت‌هایی نیز همراه می‌باشد و در صورت تخلف و سوء استفاده از این حق دادگاه به این تخلفات رسیدگی می‌کند. بنابراین قوامیت مردان حکم قرآنی است که منظور از آن رسیدگی و سرپرستی امور زنان است و در واقع در بردارنده مفهوم تکلیف و وظیفه برای مردان است، به عبارت دیگر از باب قوامیت مردان موظف هستند که به امور زنان رسیدگی کنند و این سرپرستی برای حفظ بنیان خانواده لازم است.

وسعت قلمرو قوامیت مردان

با توجه به ادله نقلی و عقلی اصل قوامیت بر اعطای مسئولیت سرپرستی و اداره زندگی به مردان این سوال پیش می‌آید که آیا لازمه اعطای این مسئولیت به زوج، ولایت داشتن او بر زوجه به طور مطلق است یا دامنه آن محدود است.

در پاسخ به این پرسش باید بررسی شود که آیا بیان قوامیت مرد، بیان حکم مولوی نسبت به زن (وجوب اطاعت از زوج) محسوب می‌شود یا شارع درصدد بیان حکم ارشادی در این ارتباط است، هرچند این حکم، منافاتی با مولویت نداشته باشد؛ بدین معنا که بتوان با قانون ملازمه و از راه حکم عقل، به وجوب شرعی در مسئله رسید و بتوان حکم ارشادی مولوی را اثبات کرد.

توضیح اینکه ممکن است گفته شود، خداوند متعال مسئولیت سرپرستی خانواده را بر عهده مرد قرار داده که لازمه اعطای این مسئولیت، اعمال ولایت بر همسر است و از آنجا که آبه مورد بحث مطلق است، همه گونه ولایت مرد بر همسر خویش را شامل می‌شود و در نتیجه، اطاعت از فرامین زوج به صورت مطلق بر زوجه واجب است. اما این اطلاق مورد قبول فقها نیست. صاحب جواهر در این باره می‌فرماید: «ادعای اینکه مرد مالک منافع همسرش می‌باشد قابل قبول نیست. اطاعت از شوهر در اموری که منافی استمتاع نیست، وجوبی ندارد» (نجفی، ۱۳۶۵، ج ۱۷، ص ۱۳۱)، بنابراین به نظر می‌رسد در پاسخ به پرسش مذکور، کلام صحیح اینکه گفته شود ملازمه در آیه شریفه به گونه دیگری قابل طرح است؛ بدین گونه که بگوییم لازمه عقلی اعطای این مسئولیت به مرد این است که همسر وی از او در این باره متابعت داشته باشد؛ پس اگر وجوب اطاعتی از آیه (به دلالت التزامی) قابل برداشت باشد، باید گفت ارشاد به حکم عقل است؛ هرچند این ارشاد بودن با مولویت وجوب اطاعت - که از راه قانون ملازمه

به دست می آید - منافاتی ندارد. با توجه به کلمه "نشوز" در آیه مورد بحث فهمیده می شود که محدوده اطاعت، تمکین در امور جنسی و مسئله زناشویی است.

با توجه به آنچه بیان شد، این گونه به نظر می رسد که کلمه «قومون» بر ارشادی بودن لزوم اطاعت اشاره می کند؛ زیرا این مسئله برگرفته از فطرت و عقل است و در واقع باید گفت لسان آیه، لسان بیان یک حقیقت تکوینی و کلام خداوند متعال در جهت تبیین حکمت یا علت مسئله است، نه اینکه خداوند مردان را قوام قرار داده و قومیت یک مسئله قراردادی باشد. از سویی چون تدبیر امور منزل فقط با همدلی و توافق زوجین به سامان می رسد، این مسئله امری عقلی و مورد درک و قبول همگان است. اگر چه قوام بودن و ریاست شوهر بر خانواده، نوعی تکلیف و مسئولیت در جهت حفظ بنیان خانواده است؛ با این حال برای آن، قلمرو و محدوده خاصی نیز معین شده است و محدوده ی آن در روابط زوجین تعریف می شود که از یک سو حقی برای مردان است و از سویی دیگر تکلیفی بر عهده ای ایشان است پس راه هر گونه ظلم و تعدی بر مردان بسته می شود.

ضرورت قیومیت

در رابطه با این پرسش که ممکن است گفته شود که اصولاً چه نیازی است که در خانواده و در روابط بین زوجین یک نفر قیم و رئیس باشد، باید گفت که خانواده به سه صورت ممکن است اداره شود.

الف- مدیریت اشتراکی

به این صورت که بین زوجین رئیسی نباشد و آن دو به صورت مشترک تصمیم بگیرند و در هر مورد به توافق یکدیگر احترام کنند. برخی نویسندگان به پیروی از برخی نظامهای حقوقی همین روش را برای نظام خانواده پیشنهاد کرده اند و گفته اند برای اصلاح ماده ۱۰۵ قانون مدنی در روابط زوجین ریاست خانواده از خصایص شوهر است که در روابط زوجین ریاست را از آن شوهر دانسته است، هیچ مانع شرعی وجود ندارد، اما یکی از پیامدهای پذیرش آن بروز اختلافات و ناهنجاری هاست که برای حل آن راه حل مناسبی وجود ندارد.

ب- مدیریت قراردادی

در این روش زن و شوهر در ضمن قرارداد ازدواج در مورد ریاست خانواده تصمیم میگیرند و در طول دوران زوجیت به قرارداد خود پایبند می مانند. این روش در مقایسه با روش مدیریت مشترک این حسن را دارد که ضرورت وجود یک مدیر و رئیس در خانواده را می پذیرد. (حکمت نیا، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۶۰)

ج- مدیریت قانونی

در این روش قانون باید یک تن را به عنوان رئیس خانواده بشناسد و نمیتوان این مسئله را تابع قرارداد طرفین دانست، زیرا مسئله ریاست خانواده به نظم عمومی ارتباط داشته و در مواقعی که مصالح جامعه با مصالح خانواده مرتبط می شود باید شخصی جهت پاسخگویی وجود داشته باشد. نظام حقوقی اسلام روش مدیریت مشترک را نپذیرفته و ریاست خانواده را به قرارداد نیز موکول نکرده است؛ بلکه رئیس خانواده را تعیین کرده است، در این نظام حقوقی، مرد رئیس خانواده شناخته می شود و زن معاون او محسوب می گردد. (حکمت نیا، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۶۰) قرآن کریم این مسئله را با عبارت قیومیت بیان کرده و گفته است: «مردان، قیم و سرپرست زنان اند». (نساء، آیه ۳۴)

نتیجه اینکه پذیرش قانونی مدیریت یک فرد در خانواده عامل مهمی در پیشگیری از اختلافات و ناهنجاری هاست و چنانچه این مدیریت به شخصی که توانایی آن را دارد، تفویض شود عامل مهمی در انسجام روابط و تحکیم بنیان خانواده است، لذا مردان به جهت ویژگی های ظاهری و توانایی های جسمی الویت اعطای حق مدیریت را دارند.

حق یا تکلیف بودن ریاست شوهر

مجموعات شرعی برخی ماهیت حکم و بعضی دیگر حق اند. حقوق از ویژگیهای قابل اسقاط و قابل انتقال برخوردارند اما احکام اینگونه نیستند.

در مورد قیومیت بحث این است که آیا قیومیت مرد صرفاً حق اوست یا علاوه بر آن تکلیف او نیز می باشد و ثمره بحث در این است که اگر قیومیت مرد فقط حق او باشد دیگر یک الزام حقوقی غیرقابل تغییر نیست و زوجین میتوانند برخلاف آن توافق کنند. (حکمت نیا، ص ۶۴)

اصلی که بر احکام اسلام در حوزه رفتارها و گزاره های اجتماعی سایه افکنده است اصل تکلیف مداری و نفی حق انگاری است. زبان دین در حوزه رفتارهای اجتماعی زبان تکلیف است. اینکه قرآن ریاست خانواده را در دست مرد می گذارد، حقی نیست که به مرد اعطاء شده و زنان از آن محروم باشند، بلکه وظیفه ای است که بر عهده مردان گذاشته شده و از دوش زن برداشته شده است. در واقع اصل قوامیت حق و تکلیفی نیست که بر مبنای قواعد عرفی شکل گرفته باشد، بلکه حق و تکلیفی است که بر مبنای قواعد عقلی استوار است و به حسب عقل از آنجایی که مردان تکالیفی چون تأمین نفقه، مهریه و... را عهده دار هستند حق ریاست بر خانواده را دارند.

قانونگذار برای تنظیم روابط اجتماعی ناچار است برخی از مردم را در برابر دیگران مکلف به انجام دادن اموری سازد. این تکلیف سبب می شود که دسته دوم برای خود امتیازی تلقی کند و بتواند تکالیف دسته اول را از ایشان بخواهد در اینگونه موارد هدف قانونگذار حفظ مصالحی بالاتر از نفع اشخاص معین است. او ناگزیر است موقعیت هر شخص را در اجتماع معین سازد و بر آن آثاری بار کند ولی امتیازی که از این راه برای اشخاص ایجاد می شود با حق شباهت دارد. برای مثال حفظ نظم و تأمین پرورش کودکان ایجاب میکند که پدر و مادر مکلف به نگهداری آنان شوند و این تکلیف با قابل شدن حق تأدیب برای ایشان ملازمه دارد. بنابراین به بیان دقیق تر باید گفت سلطه پدر و مادر بر کودک بیشتر از آنکه حق ایشان باشد نتیجه ای است که از اجرای تکلیف حاصل شده است. در مورد خدمتگزار بودن مرد در خانواده نیز وضع به همین منوال است. مدیریت مرد در خانواده تکلیفی است که با توجه به مصلحت خانواده بر عهده وی گذاشته شده و زن ملزم شده این جایگاه را برای وی به رسمیت بشناسد. از این رو سلطه ای که برای مرد ایجاد شده است به عنوان حق وی تلقی شده است، حال آنکه جزء لوازم این مدیریت و نتیجه حاصل از آن است. (حکمت نیا، ص ۱۳۸)

بنابراین در روابط والدین و فرزندان و یا زن و شوهر، قوانین بر اساس مصالح اجتماعی به رشته تحریر در آمده اند. همه چیز رنگ تکلیف دارد و اگر گاه از حق صحبت می شود منظور توانایی است که قانونگذار برای اجرای تکلیف خویش به صاحب تکلیف در برابر دیگران اعطا نموده است. با توجه به این مطلب روشن می شود که چرا قانونگذار مطلبی را هم حق وهم تکلیف می داند. برای مثال در ماده ۱۱۶۸ قانون مدنی میگوید: «نگاهداری اطفال هم حق وهم تکلیف ابوی است.»

با توجه به اینکه شارع ریاست را به عهده مرد نهاده و هر تکلیفی مستلزم داشتن اختیار است مرد حق دارد تا آنچه را به عهده دارد انجام دهد و از دیگر اعضای خانواده بخواهد مانع اجرای وظیفه او نشده و ریاست او را به رسمیت بشناسند. حال آنکه این موقعیت اصالتاً تکلیف است و حقوق ثمرات و نتایجی میباید که از آن به دست می آید. فقها نیز نوع ولایت را حکم شمرده اند و غیرقابل اسقاط و واگذاری دانسته اند. (موسوی خمینی، ۱۴۱۰ق، ص ۶۰)

بعضی از حقوقدانان گفته اند: ریاست خانواده حق مرد نیست تا بتواند به اختیار از آن بگذرد خانواده سازمان حقوقی است که در آن روابط زن و شوهر به طور امری معین شده و اشخاص نمی توانند به وسیله قراردادهای خصوصی، نظمی را که قانونگذار برای اداره درست آن ضروری دیده برهم زنند. قواعد مربوط به ریاست مرد از قواعد مربوط به نظم عمومی است. (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ص ۱۶۶) در کنار نظریه بیان شده برخی فقیهان معاصر گفته اند: معنای قیوم بودن شوهر نسبت به زن یک امر حقوقی تخلف ناپذیر نیست، زیرا در صورتی که زن استقلال اقتصادی داشته باشد و صلاحیت اداره و تدبیر و نگهبانی و نگهداری حیثیت خویش را واجد باشد می تواند در متن عقد نکاح مثلاً محدوده آن قیومیت را با توافق طرفین تعیین نموده که به هیچ وجه به استقلال و کیان وجودی او آسیب نرسد. (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص ۳۴۴) در بخشی دیگر از سخنان همین فقیه آمده است: قیومیت طبق شرایط ضمن عقد قابل تحدید و یا واگذاری است. (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص ۳۹۳) اسقاط بخشی از اختیارات قیوم به صورت محدود شدن حدود اختیار او و نیز واگذاری سمت قیومیت مرد به زن، با حکم و تکلیف دانستن آن ناسازگار است. به بیان دیگر نمی توان قیومیت را حکم (در مقابل حق) به حساب آورد و به اصطلاح حقوقی، آن را جزء قواعد آمره محسوب نمود و در عین حال، آن را قابل اسقاط یا قابل واگذاری دانست. (حکمت نیا، ج ۲، ص ۶۵)

آنچه نظریه قابل اسقاط یا قابل انتقال دانستن سمت قیومیت مرد را تقویت می کند این است که جمعی از مفسران، عبارت (بما فضل الله بعضهم علی بعض) و (بما أنفقوا من أموالهم) را علت قیومیت مرد دانسته اند. سخن در این است که اگر علت قیومیت مرد تواناییهای وی و انفاق او بر زن باشد، میتوان گفت که اگر در مواردی خاص، مردی توان اقتصادی و قدرت مدیریتی نداشته و نتواند نیازهای مالی همسرش را تأمین کند، دیگر قیوم او نیز نخواهد بود. (مدرسی، ش ۹، ص ۴۷) و در واقع چنین مردی نه مصداق (فضل الله بعضهم علی بعض) است و نه مصداق (بما أنفقوا). او دیگر واجد اطاعت نیست. چنانچه روایت داریم که اگر مرد نفقه ندهد، تمکین هم ندارد. اگر برعکس شوهر، زن عقل معاش داشته و کسب در آمد کرده و توان مدیریتی دارد، او میتواند قیوم شوهر باشد. در این فرض میتوان گفت ساقط بودن قیومیت مرد با مانع مواجه نبوده و در حالیکه فاقد توانایی فکری و اقتصادی است، سمت قیومیت برای او معنا ندارد. اما قابل انتقال بودن این سمت از مرد به زن مشکل است، زیرا قیومیت از مجعولات شرعی بوده و نیاز به جعل شارع دارد. در فرض سفاهت مرد، حاکم شرع برای او قیوم تعیین می کند و ممکن است همسر او قیوم او باشد. (مدرسی، ش ۹، ص ۴۷)

بنابراین آنچه از مطالب فوق فهمیده می شود، اینست که از نظر فقه ریاست مردان حکمی از جانب شارع مقدس است که آمیزه ای از حق و تکلیف است، یعنی مردان از جهت اینکه نسبت به اموری چون مهریه، نفقه و... تکالیفی بر عهده دارند؛ حق ریاست بر زن را پیدا می کنند و این حق عامل برتری مرد بر زن نیست بلکه بر حسب ایجاد تکالیف مردان این حق بر آن ها وارد شده و طبق قواعد حقوقی، این حق صرف نیست که قابلیت اسقاط یا واگذاری داشته باشد.

تطبیق مبانی فقهی و حقوقی آثار اصل قوامیت در روابط زناشویی

یکی از مباحث مطرح شده، تطبیق مبانی فقهی و حقوقی آثار اصل قوامیت است. اصل قوامیت بر مسائلی چون نفقه، معاشرت و حق اشتغال زوجه تأثیر گذار است و با توجه به شرایط کنونی می توان گفت این مباحث از مسائل چالش برانگیز حقوق زنان است. اینکه رابطه ی بین اصل قوامیت با نفقه، معاشرت و اشتغال زنان از منظر فقهی و حقوقی چگونه است و قواعد فقهی و حقوقی مرتبط با این مسائل چگونه قابل طرح می باشند؟ از جمله سوالاتی هستند که جهت پاسخگویی بدان ها موارد ذیل مطرح می شوند:

اصل قوامیت و نفقه زوجه

نفقه ی زن و تأمین هزینه و مخارج زندگی او، موضوعی است که در تعیین قلمرو و آثار ریاست شوهر در زمینه امور مالی زوجین قابل توجه می باشد.

نفقه عبارت است از هزینه هایی که شخص باید برای گذران زندگی همسر یا شخصی که تحت تکفل اوست، بپردازد که میزان و نوع آن با توجه به مقتضیات زمان و مکان متغیر است. (جلالی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۰۲) قانون مدنی در ماده ۱۱۰۷ (اصلاحی به موجب قانون اصلاح موادی از قانون مدنی مصوب ۸۱) مقرر می دارد: «نفقه عبارت است از همه نیازهای متعارف و متناسب با وضعیت زن از قبیل مسکن، البسه، غذا، اثاث منزل و هزینه های درمانی و بهداشتی و خادم در صورت عادت یا احتیاج به واسطه نقصان یا مرض» (صفایی، و امامی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۶) بنابراین می توان گفت مصادیق نفقه قابل گسترش به دیگر نیازمندی های متعارف زن نیز می باشد اگر چه در ماده نیامده باشد (حیدرپور، ۱۳۸۵، ص ۲۵۱) و از کلمه «احتیاج» که در ذیل ماده به کار رفته است نیز می توان این معنی را استنتاج کرد. (صفایی، و امامی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۶)

حق نفقه ی زن، یک جانبه و مطلق است یعنی بر فرض این که زن از درآمد سرشاری بهره مند بوده و مرد درآمد اندکی داشته باشد، همواره این شوهر است که باید نیازهای اقتصادی زن را پوشش دهد (موسوی خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۲۸۷) و زن در هیچ شرایطی ملزم نیست در تأمین این هزینه شرکت کند. (عاملی، ۱۴۱۶ ق، ص ۴۶۷) وظیفه ی مرد به پرداخت نفقه در نکاح دائم، ناشی از حکم قانون است و ریشه ی قراردادی ندارد، به این معنا که طرفین نمی توانند ضمن عقد نکاح یا پس از آن تکلیف مرد را در این باره ساقط کنند ولی در نکاح منقطع، مطابق ماده ۱۱۱۳ قانون مدنی دین شوهر بر دادن نفقه متکی بر تراضی زن و شوهر است: یعنی شوهر در صورتی نفقه زن را می پردازد که یا به صراحت شرط شده یا عقد مبنی بر آن جاری شده باشد.

(کاتوزیان، ۱۳۸۲) در فقه نیز تکلیف مرد به پرداخت نفقه ی همسر از مسلمات و مبتنی بر آیات (ر.ک: نساء، آیه ۳۴: طلاق، آیات ۶-۷) و روایات (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۱۷۷) فراوان است.

در مورد این که آیا می توان نفقه زن را در قلمرو ریاست مرد و به عنوان یکی از آثار و توابع ریاست وی منظور کرد، یا آن که نفقه ارتباطی به مسأله ریاست مرد و نتایج آن ندارد، در مجموع دو نظریه وجود دارد: برخی معتقدند که نفقه همانند مهریه به مجرد عقد نکاح بر شوهر واجب می شود و نافرمانی و نشوز زن مانع و مسقط آن به شمار می رود (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۸۷) و برخی دیگر معتقدند برای اینکه زن مستحق نفقه شود، وجود تمکین لازم و ضروری است، یعنی اگر زن اقدام به تمکین شوهر نماید، پرداخت نفقه اش بر شوهر واجب می شود. (قمی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۳۵۹)

این اختلاف نظر در میان حقوق دانان نیز وجود دارد. عده ای که معتقد به نظریه ی دوم هستند، می گویند: «به مجرد وقوع عقد، زوجه مستحق نفقه نیست و با تمکین کامل استحقاق آن را خواهد داشت» (شریف، ۱۳۷۶، ص ۶۷) و مبنای الزام مرد به انفاق را ناشی از ریاست و حاکمیت او می دانند. (شریف، ۱۳۷۶، ص ۲۱) در نتیجه باید گفت قائل شدن به اینکه تمکین فرع بر نفقه است با اصول حقوقی و رویه قضایی سازگارتر می باشد. (جلالی، ج ۱، ص ۱۱۱)

دیوان عالی کشور در رأی شماره ۲۶۱۴ مورخ ۱۳۱۴ در تأیید این نظر اعلام داشته است: «اثبات زوجیت برای مطالبه نفقه کافی است، مگر جهات دیگری موجب عدم استحقاق زوجه باشد و استدلال دادگاه استان به این که قباله نکاحیه دلیل اشتغال ذمه شوهر نمی باشد، صحیح نیست.» (کمانگر، ۱۳۴۳، ص ۱۷۸)

با این توضیح، اگر قانون گذار در اصلاح مواد قانون مدنی به این نکته تصریح کند که در فاصله عقد و زفاف زن استحقاق نفقه دارد، نظریه عدم شرطیت تمکین در استحقاق نفقه تثبیت شده و دیگر با تفاسیر مغایر با این معنی مواجه نخواهیم شد. اصلاح ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی به شرح ذیل می تواند در این راستا گام مؤثری باشد.

ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی: «برای مطالبه نفقه صرف اثبات عقد نکاح کفایت می کند؛ مگر این که زوج اثبات کند که زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع می ورزد که در این صورت مستحق نفقه نخواهد بود.» (صفر، ص ۷۴)

بدین ترتیب، اعتقاد به این که نفقه زن از آثار و توابع ریاست مرد است، تأسیس قول سومی در مسأله است که گذشته از اشکالات اثباتی آن، خود امری بعید تلقی می شود. افزون بر اینها، این نظریه آثار نادرستی را به همراه دارد، از جمله این که هرگاه رئیس خانواده به دلیل عروض سفاهت، فاقد شرایط لازم برای تصدی سمت ریاست بر خانواده شود و منعزل گردد، باید آثار ریاست نیز به تبع آن برداشته شود. حال آن که در این موارد به طور قطع هنوز شوهر موظف به پرداخت نفقه زوجه است و این امر بدان سبب است که نفقه از آثار زوجیت به شمار می رود و نه ریاست مرد. بنابراین، به جهت برقراری رابطه زوجیت، قییم سفیه موظف است تا نفقه همسر او را به مقدار متعارف و متناسب با وضعیت زن، از اموال سفیه پرداخت نماید.

امتناع مرد در پرداخت نفقه، این حق را به زن نمی دهد که وظایف زوجیت خویش را رها سازد و از شوهر دوری گزیند، بلکه شرع مقدس به منظور حفظ کانون خانواده، زن را به خلق نیکو و صلح و سازش فرا می خواند تا با محبت خویش مرد را به خانواده علاقه مند و پایبند سازد و در صورت اصرار مرد بر بی مهری و نافرمانی به زن حق داده شده است تا با مراجعه به دادگاه مرد را مجبور به انجام وظایف یا رها ساختن وی نماید. (محقق داماد، ۱۳۷۹، ص ۳۶۴)

از آنچه تاکنون گفته شد، نتیجه می گیریم که در امور مالی مربوط به زن، چیزی در قلمرو و آثار ریاست مرد بر خانواده قرار نمی گیرد البته باید یادآور شد که در امور مالی خارج از روابط زوجیت که به نوعی به خانواده و مصالح آن مربوط می گردد، ریاست شوهر، زن را به تبعیت از برنامه و تصمیم های او موظف می کند، بنابراین هرگاه شوهر در مقام مصلحت اندیشی و تدبیر امور خانواده، تصمیمی درباره ی شیوه ی معاش خانواده یا اداره اموال فرزندان محجور اتخاذ نمود، زن مکلف به رعایت و همکاری با اوست. بنابراین با توجه به مطالب بیان شده، مشخص می شود که تامین هزینه های زن که در عنوان نفقه مطرح است نشان از تکلیف بودن قوامیت مردان دارد، اگرچه در مساله انفاق مباحثی چون تمکین و نشوز مطرح است و اختلاف نظرهایی در این مباحث وجود دارد.

اصل قوامیت و حدود معاشرت زوجة

در حقیقت آن چه در قلمرو ریاست بر خانواده و در زمره اختیارات شوهر به عنوان سرپرست این گروه اجتماعی قرار می گیرد، نظارت بر رفت و آمد و معاشرت های زن است که به دلیل ارتباط با نظم عمومی و فقدان جنبه تکمیلی، با توافق و تراضی طرفین تغییر نمی یابد.

بر اساس اصل برائت و اباحه اعمال در راستای آزادی و کرامت زن و برابری انسان ها، خروج زن از منزل و معاشرت وی، بی آن که مقارن با مفسده ای باشد، باید عملی روا تلقی شود. اما با توجه به حقوق شوهر و تکالیف متقابل زن، به ویژه تمکین او در برابر کامجویی شوهر و همچنین با در نظر گرفتن مصالح خانواده و مسئولیت شوهر در حفظ و صیانت زن، این حق زن با اشکال ها و ابهام هایی مواجه شده است. در رابطه با خروج زن از منزل بی اذن شوهر سه دیدگاه وجود دارد.

دیدگاه اول: عده ای اجازه گرفتن زن از شوهر برای خروج از منزل را مطلق می دانند. نظریه مشهور در فقه امامیه بر این است که زن برای خروج از منزل شوهر لازم است که اجازه و رضایت او را به دست آورد و در مقابل، شوهر می تواند زن را از بیرون رفتن از خانه منع کند، اگرچه این عمل زن با حقوق شوهر منافاتی نداشته باشد. (طباطبایی قمی، ۱۴۲۶ق، ج ۱۰، ص ۳۱۷) چنان که نوشته اند: «از جمله تکالیف زن در برابر شوهر این است که از منزل بدون اذن او خارج نشود، گرچه نزد خانواده خود برود. حتی اگر برای عیادت از بیماران یا حضور در مراسم فوت یکی از اقوامش باشد.» (عاملی، ج ۸، ص ۳۰۸) این حکم در کتب فقهی متعددی تکرار شده است. (نجفی، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۴۷۸؛ سبزواری، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۲۵۱) برخی از حقوق دانان نیز به پیروی از نظریه مشهور فقها، ریاست شوهر را با محدوده ای وسیع تفسیر کرده و نوشته اند: «از نظر فقهی، اصولاً خروج زن از خانه به هر منظور که باشد، باید با موافقت شوهر انجام پذیرد». (محقق داماد، ص ۳۱۶)

مبنای این باور می تواند از یک سو اعتقاد به لزوم اطاعت زن از شوهر به صورت مطلق باشد، چنانکه گفته شده است: «حق شوهر بر آن است که زن از او اطاعت کند و نافرمانی نکند.» (نجفی، ج ۳۱، ص ۱۴۸) از سوی دیگر می توان پایه ی نظریه ی مزبور را بر این ادعا قرار داد که حق کامجویی شوهر مطلق است و هیچ قید و شرطی آن را محدود نمی سازد، بنابراین زن باید برای خارج شدن از منزل که زمینه بهره جویی مرد را از میان می برد، اجازه بگیرد. (نجفی، ج ۳۱، ص ۳۳۳)

در اثبات این نظریه برخی (طوسی، ابوجعفر، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۳۳۱) به آیه ۳۳ سوره احزاب تمسک جسته اند که (و قرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجهلیه الأولى...) و در خانه های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید.

دیدگاه دوم: برخی دیگر با رأی معتدل تر حق منع شوهر برای خروج زن را به حق کامجویی وی که حق اصلی و مسلم او در ازدواج است، مربوط دانسته اند. (فضل الله، ۱۴۲۱ق، ص ۱۱۲) سپس بنا بر احتیاط مستحب خروج بدون اذن را ممنوع اعلام کرده و در این باره نوشته اند: «زن نمی تواند بدون اذن شوهرش از خانه بیرون رود، در صورتی که بیرون رفتن با حق استمتاع منافی باشد؛ انجام سایر کارها بدون اذن شوهر بر زن حرام نیست، مگر با حق استمتاع منافی باشد. (خوئی، ج ۲، ص ۲۸۹)

قائلان به این دیدگاه، نظر اول را مغایر با برخی مسلمات دینی میدانند و معتقدند، ناروا بودن خروج زن از منزل و وجود حق منع به طور مطلق برای شوهر، مستلزم نوعی ولایت از جانب مرد بر زن است، در حالی که این ولایت خلاف اصل است و صریح نیست و نیاز به دلایلی محکم از کتاب و سنت دارد و با قاعده امساک به معروف (طلاق، آیه ۲) و معاشرت نیکو (نساء، آیه ۱۹) با زن نیز مغایرت دارد. از نظر قرآن مرد باید با همسرش معاشرت به معروف داشته باشد: «و عاشروهن بالمعروف» (نساء، آیه ۱۹) بدون شک، ممانعت زوج با خروج همسر از منزل حتی برای کارهایی مانند عیادت والدین بیمار مغایر با اصل لزوم معاشرت به معروف است و از سوی دیگر قاعده نفی حرج از انسان در دین اسلام، راه را بر چنین باوری مسدود می سازد، چرا که سلب آزادی زن شوهر دار به نحوی که مشهور بیان کرده اند، مستلزم عسر و حرج زوجه است، حال آن که در شریعت مقدس اسلام، حرج نفی شده است «و ما جعل علیکم فی الدین من حرج» (حج، آیه ۷۸) و با به رسمیت شناختن چنین حقی برای مرد، به او اجازه داده می شود، که حتی زن خود را به طور ابد زندانی و در بند خانه خویش قرار دهد. (فضل الله، ص ۹۲) این امر با توجه به اصل آزادی و کرامت انسانی که اسلام برای زن قرار داده است، هم خوانی ندارد.

به این ترتیب، راهی برای جانب داری از نظریه ی «ممنوعیت خروج زن از خانه بدون موافقت شوهر به طور مطلق» وجود ندارد، مگر این که ممنوعیت مزبور را به حق استمتاع شوهر برگردانیم که بر این اساس تنها زمانی که زن در برابر خواست مشروع شوهر قرار بگیرد و عذر موجهی نداشته باشد، ملزم به اجابت است و نمی تواند بدون جلب رضایت او خانه را ترک کند. «ولی هر گاه بیرون رفتن زن منافی با حق کامجویی شوهر نباشد، مانند این که شوهر در مسافرت و یا مشغول به کار و حرفه ای باشد، منعی وجود نخواهد داشت.» (فضل الله، ص ۹۲)

باید توجه داشت که مطلب تنها در حق استمتاع شوهر خلاصه نمی شود، زیرا معیار قرار دادن حقوق زوجیت و مرتبط دانستن آن با حق کامجویی شوهر از زن فقط یک جنبه مسأله را در برمی گیرد، ولی معیار مهم دیگری نیز وجود دارد که در رفت و آمدها و معاشرت های زن بسیار تعیین کننده است.

دیدگاه سوم: برخی دیگر ریاست شوهر را با محدودیت بیشتری تفسیر کرده، بیان می دارند اجازه گرفتن زن از شوهر برای خروج از منزل تنها در حق کامجویی خلاصه نمی شود، بلکه موقعیت ریاست شوهر و موقعیت او بر خانواده را نیز مورد توجه قرار داده اند. (شمس الدین، ۱۹۹۶م، ص ۹۵) بر اساس ریاست شوهر و مقام سرپرستی او بر خانواده و اعضای آن که مسئولیتی برای حفظ و رعایت مصالح خانواده و پاسداری از حرمت و حیثیت آن است، این اختیار برای او وجود دارد که برای حفظ نظام خانواده و حراست از ناموس و عفت آن، مراودتها و معاشرت های زن را تحت کنترل و نظارت خود در آورد و حتی محدودیت هایی را برای وی منظور نماید. از همین رو استاد مطهری با درک این واقعیت گفته است: «مصلحت خانوادگی ایجاب می کند که خارج شدن زن از خانه توأم با جلب رضایت شوهر و مصلحت اندیشی باشد، البته مرد هم باید در حدود مصالح خانوادگی نظر بدهد نه بیشتر.» (مطهری، ۱۳۸۲، ص ۹۵)

بدین ترتیب، شوهر به عنوان رئیس خانواده می تواند، با تشخیص مصلحت و صلاحدید خانواده، رفت و آمد و معاشرت های همسر خویش را با محدودیت مواجه سازد، مثلا در مواقعی که بیم تعرض یا اختلاطهای ناشایست و معاشرت های بی بند و بار می رود و یا زمانی که شوهر این اعمال زن را خطر یا آسیبی برای کانون گرم خانواده می بیند، حق دارد از خروج زن ممانعت کند و روشن است که اطاعت شوهر در این موارد بر زن لازم است و نتیجه آن جز صمیمیت بیشتر و تحکیم پیوند خانوادگی نخواهد بود. البته مواردی نیز وجود دارد که خروج زن از منزل با هیچ گونه مفسده و منع شرعی همراه نیست، بلکه به لحاظ وجود ادله قطعی، ثبوت مصلحت در آن مسلم فرض می شود. به نظر می رسد در چنین مواردی، دیگر شوهر نمی تواند محدودیت و مانعی در برابر خروج زن از منزل ایجاد کند، به طور مثال هنگامی که زن برای استیفای حقوق قانونی خود (دادن رأی در انتخابات، اقامه دعوی و...) یا انجام فرائض دینی (انجام حج و یا ادای خمس) و یا عیادت و مراقبت از والدین خود از منزل خارج می شود، نیازی به موافقت شوهر ندارد و شوهر هم نمی تواند او را منع کند.

برخی از حقوق دانان به خوبی بر این امر واقف گشته و اذعان داشته اند: «شوهر می تواند برای حفظ خانواده، معاشرت های زن و رفت و آمدهای وی را بازرسی کند و او را از رفتاری که سلامت خانواده را تهدید می کند، باز دارد ولی حق ندارد به دلخواه خود و بدون این که دلیل موجه ای داشته باشد، زن را از معاشرت با خویشان نزدیک، انجام فرایض دینی یا تکالیف اجتماعی باز دارد زیرا، ریاست مرد باید به منظور مصالح خانواده اعمال شود، نه تأمین حکومت خودسرانه ی او بر زن» (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۱۱)

با این وجود، موارد دیگری هم متصور است که جای تأمل دارد، همانند جایی که شوهر خواستار کامجویی از آن است و از طرفی خروج زن نیز به جهاتی ضروری می باشد و یا مواقعی که زن برای انجام تکالیف یا استیفای حقوق شرعی و قانونی خود خانه را ترک می کند، ولی شوهر بیرون رفتن وی را به مصلحت نمی داند که حکم این گونه موارد با مراجعه به قواعد علم اصول در باب تراحم دور از دسترس نیست ولی حاکمیت هنجارهای اخلاقی بر روابط زوجین را نیز نباید از نظر دور داشت.

مقایسه ماده ۱۱۰۵^۱ قانون مدنی با ماده ۱۱۱۷^۲ قانون مدنی درستی دیدگاه اخیر را تأیید می کند. اگرچه قانون گذار برای این که به طور صریح با نظر فقهای امامیه مخالفت نکند، این مطلب را به طور صریح بیان نکرده است اما این نکته از عبارت به کار

۱. در روابط زوجین ریاست، از خصائص شوهر است.

۲. شوهر می تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی، حیثیت خود و یا زن باشد منع کند.

رفته در ماده اخیر قابل فهم است. همچنین باید گفت اگر خروج زن از منزل در هر حال منوط به جلب موافقت شوهر باشد، دیگر ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی که به بیان حق شوهر در مخالفت با حرفه ی زن پرداخته است، بسیار کم اهمیت جلوه می نماید؛ زیرا اگر چه بین اشتغال و خروج از منزل ملازمه ای وجود ندارد، ولی بحث اشتغال زن به طور عمده در بیرون منزل مصداق پیدا می کند. در شرایط اجتماعی امروزه اکثر پیمان های زناشویی با این شرط بنایی منعقد می شود که زوجه بتواند در حد متعارف با اطلاع همسر از منزل خارج شود. شرطهای بنایی شرطهایی است که نه به زبان می آیند و نه حتی ممکن است در زمان ایجاب و قبول نیت شوند، اما شرایط زمان عقد به گونه ای است که اگر از طرفین پرسش شود که آیا شما چنین شرطی دارید؟ پاسخ مثبت خواهند داد. فقهای متأخر در جای خود نفوذ چنین شرطهایی را در ابواب معاملات پذیرفته اند (خوانساری، ۱۳۵۸، ج ۲، ص ۱۲۳) و فتوایی بر پذیرش این شروط در نکاح هم صادر شده است. البته پذیرش این شرطها به ویژه در نکاح در گذشته ی فقه مورد اختلاف بوده (انصاری، ۱۴۱۵ق، ص ۲۲۵) و فقهای پیشین این شروط را مانند شروط ابتدایی غیر نافذ دانسته اند. (عاملی، ج ۷، ص ۴۵۷) حقوق دانان (کاتوزیان، ج ۱، ص ۲۴۴) نیز به تبع فقهای متأخر در ماده ۱۱۱۳ قانون مدنی راجع به وقوع نکاح انقطاعی، مبنی بر شرط نفقه و ماده ۱۱۲۸ قانون مدنی در خصوص «تبانی» بر وجود وصف خاص در یکی از طرفین عقد، به صراحت از این نوع شرط نام برده و آن را پذیرفته اند، به همین جهت، برخی از حقوق دانان نفوذ شرط بنایی با تبانی را به عنوان شرط ضمنی در همه قراردادهای، مستند به این مواد دانسته اند که در باب نکاح آمده است.

بنابراین می توان نتیجه گرفت اگر معاشرت زن مصالح خانواده را به مخاطره بیندازد از جهت فقهی و حقوقی باید محدود شود، لذا مرد می تواند؛ هرگونه معاشرت زن که منافی مصالح خانواده باشد و امنیت خانواده را متزلزل کند محدود نماید.

اصل قوامیت و اشتغال زوجه

فعالیت انسان به منظور تولید با تغییر شکل یا انتقال اشیا را اصطلاحاً کار می گویند. حاصل فعالیت مذکور هم کار نامیده میشود. کار زوجه را نباید با اشتغال او یکسان دانست و به یک صورت مورد بررسی قرار داد. کار زن از اول حیات بشری وجود داشته است (میشل، ۱۳۷۷، ص ۲۴) در حالی که اشتغال پدیده ای جدید و مدرن است. (ملک زاده، س ۱۵، ش ۵۳، ۱۳۸۹، ص ۱۴۴) از مواردی که شوهر به استناد ریاست و مسئولیت خود جهت حسن جریان امور و حفظ مصالح خانواده و حراست از حیثیت آن، حق دخالت دارد، موضوع اشتغال زوجه است، (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶، ص ۱۶۱) به این بیان که مرد می تواند به زن خود اجازه دهد به حرفه یا شغلی اشتغال ورزد. (رسائی نیا، ۱۳۷۹، ص ۶۶) البته کار و فعالیت شغلی از حقوق قانونی و مشروع زن محسوب می گردد و زن در اصل اشتغال نیاز به اجازه ی شوهر ندارد (حیدر پور، ص ۱۵۰) و می تواند همانند مرد با رعایت موازین شرعی به حرفه متناسب با شئون خویش اشتغال ورزد و از این جهت منعی برای او نیست. (شمس الدین، ص ۱۹۳) اسلام نیز به عنوان دینی که عدالت و برابری انسانها را از اصول اساسی خود به شمار آورده است، در مورد تقسیم کار، دیدگاهی تبعیض آمیز نسبت به زن و مرد ندارد (بستان نجفی، ۱۳۹۰، ص ۱۰۹) و در این خصوص بر دیگر مکاتب سبقت گرفته است. اصل عدم تبعیض شغلی از اصول پذیرفته شده در اسناد بین المللی از جمله بند ۲ ماده ۲۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر (مصوب ۱۹۴۸) و اساسنامه ی سازمان بین المللی کار می باشد.

هم چنین اصل ۲۸ قانون اساسی مقرر داشته: «هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست، برگزیند. دولت موظف است با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون، برای همه افراد امکان اشتغال به کار و شرایط مساوی را برای احراز مشاغل ایجاد نماید.» چنان که مشهود است این اصل بین زن و مرد تفاوتی قائل نشده است. در مجموع آن چه در تحلیل این مواد می توان گفت، آن است که بر پایه ی عموم آیات و روایات، اشتغال نیز مانند سایر امور مباح از حقوق انسان است که هم برای زن و هم برای مرد در نظر گرفته شده است و اصول قانون اساسی یا به صراحت به آن اصل اشاره نموده اند و یا از عموم اصول آن، این موضوع دریافت می شود. محور بحث در اینجا درباره ی اشتغال زوجه با در نظر گرفتن حقوق شوهر و موقعیت ریاست او بر خانواده است. شاید چنین استدلال شود که چون زن برای خروج از خانه باید از شوهر اذن بگیرد و کار نیز مستلزم بیرون رفتن از خانه است پس برای کار کردن باید اذن شوهر را داشت. (حیدرپور، ص ۱۵۰) چه بر اساس نظریه رایج در فقه ما، مبنی بر ناروا بودن بی قید و شرط خروج زن از خانه بدون موافقت شوهر، کار و فعالیت شغلی او با اولویت بیشتری

به کسب اجازه از شوهر و جلب رضایت او نیازمند است و شوهر حق خواهد داشت که او را از هرگونه اشتغال در محیط خارج از منزل باز دارد، بدین جهت است که برخی معتقدند: «از نظر فقهی، اصولاً خروج زن از خانه به هر منظوری که باشد، باید با موافقت شوهر انجام پذیرد. بنابراین، چنانچه زن در هنگام ازدواج شاغل نبوده و با شرط اشتغال، ازدواج انجام نگرفته باشد، شوهر می تواند مطلقاً زن را از اشتغال به هر گونه حرفه در بیرون از منزل منع کند.» (محقق داماد، ص ۳۱۶)

اما همان طور که بیان شد، هیچ گاه خروج زن از منزل به طور مطلق در اختیار شوهر نیست، مگر زمانی که بیرون رفتن زن منافی حق مسلم شوهر در استمتاع باشد یا آن که شوهر در سمت ریاست و سرپرستی خانواده و در جهت مصلحت اندیشی و پاسداری از عفت و حیثیت خانواده، زن را منع نماید. از طرفی کار کردن امری متعارف است، اگر شوهر در این مورد از دادن اذن مضایقه کند، از حق خود سوء استفاده کرده است و اختیار او در اذن ساقط می شود، اشتغال به پاره ای مشاغل هم مستلزم خروج از خانه نیست. (حیدرپور، ص ۱۵۰) با این همه، هرگاه اشتغال زن مغایر با حق کامجویی شوهر نباشد یا شوهر به این امر رضایت دهد، به لحاظ ریاست و سرپرستی خانواده و صلاح اندیشی آن، حق بازرسی و نظارت دارد و بدین ترتیب می تواند زن را از اعمال و مشاغل منافی عفت و مصلحت و حیثیت خانواده باز دارد. از این رو ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی مقرر داشته است: «شوهر می تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد، منع کند.» (شایگان، ۱۳۷۵، ص ۲۷۱) آن گونه که از ماده برمی آید قانون گذار تعریفی از مصالح خانوادگی ارائه نداده است اما به نظر می رسد، جایی که شغل زن مانع انجام تکالیف او در مورد حضانت و نگهداری کودکان شود، یا زن را از معاضدت در امور روزمره و مربوط به خانه داری باز دارد و موجب سستی بنیان خانواده شود باید شغل زن را مخالف مصالح خانواده قلمداد کرد، بنابراین صرف شریف بودن یک شغل دلیل منافی مصالح خانوادگی نبودن آن شغل نیست بلکه دادگاه باید در هر مورد رسیدگی کند. (بهریزی، ۱۳۸۸، ص ۸۶) حیثیت را در یک معنا می توان همان پایگاه اجتماعی هم شأن صنفی زن با شوهر تعریف کرد به این بیان که ممکن است کار زن مشروع و مطابق اخلاق حسنه باشد، اما هم سطح پایگاه اجتماعی خود او یا شوهرش نباشد. برای مثال، ممکن است مرد از طبقه اجتماعی مشخص باشد و شغل همسر او که کار در مغازه دیگری است، با مصالح خانوادگی آنان تعارض داشته باشد. برای تشخیص اینکه چه حرفه و صنعتی منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات زن یا مرد است، نمی توان قائل به یک ضابطه کلی بود، و در تشخیص این مسأله باید دو جنبه نوعی و شخصی را در نظر گرفت؛ زیرا مصالح خانواده ها با توجه به وضعیت زوجین از لحاظ اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی متفاوت است؛ بنابراین باید با توجه به وضعیت خانوادگی هر کسی، مصالح آن خانواده را تشخیص داد.

بدینسان ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی که مبنای فقهی آن قاعده لاضرر است همونوا با ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی موجب شده است که حقوق دانان، اشتغال زن را در قلمرو ریاست مرد بر خانواده مطرح کنند و انتخاب کار و شغل او را از اختیارات و توابع ریاست شوهر برشمارند. (امامی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۵۱۹)

اختیار شوهر تنها ناظر به مشاغل زن پس از ازدواج نمی باشد بلکه آن را به تمام شغل هایی که پیش از آن نیز آغاز گشته تسری داده اند، حتی گفته اند: «رضایت ابتدایی شوهر نیز از اختیار قانونی او نمی کاهد، زیرا منع زن تنها حق مرد نیست که بتوان ادعا کرد با اعلام رضایت ساقط شده است، بلکه اختیاری است که در راه مصلحت خانواده به او داده شده است و بقای این اختیار در زمره مسائل مربوط به نظم عمومی است و اعمال آن در شمار تکالیف و مسئولیت های شوهر در اداره خانواده است. (کاتوزیان، ص ۱۷۲)

بنابراین ضرورت تصریح به اشتغال زن و ادامه آن در حین عقد و اخذ اذن و موافقت شوهر برای اشتغال زن ضروری می نماید. به این معنا که زن باید شغل فعلی و آتی خود را در عقد نامه بیان نموده و شوهر تصدیق کند که شغل مذکور را بر خلاف مصالح خود و خانواده نمی داند تا احتمال سوء استفاده های بعدی کاهش یابد و شوهر نتواند در آینده بنا به دلیلی مانع از اشتغال همسرش شود. (بداعی، ۱۳۸۸، ص ۱۸) شوهر نیز حق سوء استفاده از موقعیت خود و اختیارات ناشی از آن را ندارد زیرا هدف از ریاست مرد حفظ نظام خانواده و استحکام آن است پس اگر بخواهد اقتدار خویش را به منظور دیگری به کار برده و بر خلاف مصالح خانواده و به قصد قدرت نمایی اقدامی کند باید منع شود. (بداعی، ۱۳۸۸، ص ۷۷)

لذا با توجه به بررسی های انجام شده، مشخص می شود؛ برخی فقهاء معتقدند برای اشتغال زن مطلقاً رضایت همسر لازم است و زن نمی تواند بدون اجازه مشغول به کار شود مگر اینکه در ضمن عقد شرط اشتغال لحاظ شده باشد اما برخی اشتغال زن را

حق طبیعی انسان می دانند و چنانچه اشتغال زن مفسده ای به همراه نداشته باشد و حقوق زوج حفظ شود مانعی ندارد. اما در لسان حقوق دانان اشتغال زن باید منافی مصالح و حیثیات زوجین نباشد و در صورت وجود تنافی، مرد می تواند مانع اشتغال زن شود.

نتیجه گیری

با توجه به بررسی های انجام شده، مشخص شد؛ قوامیت مردان حکم قرآنی است که منظور از آن رسیدگی و سرپرستی امور زنان است و در واقع در بردارنده مفهوم تکلیف و وظیفه برای مردان است، به عبارت دیگر از باب قوامیت مردان موظف هستند که به امور زنان رسیدگی کنند. و این سرپرستی برای حفظ بنیان خانواده لازم است. از نظر فقه ریاست مردان حکمی از جانب شارع مقدس است که آمیزه ای از حق و تکلیف است و نمی توان آن را دلیل برتری مردان دانست، زیرا در برابر این حق مسئولیت و تکلیفی بر عهده اوست. اما از نظر حقوق ریاست از خصائص شوهر است و با این تعریف ممکن است این توهم ایجاد شود که مردان نسبت به زنان برتری دارند؛ اما این مردود است و حق ریاست به تبع تکلیف حاصل می شود، لذا از نظر حقوقی هم قابلیت اسقاط یا واگذاری را ندارد. بازتاب اصل قوامیت در مسائلی چون نفقه، معاشرت و اشتغال زن نمود پیدا می کند. از آثار این اصل عهده دار شدن امور مالی زن است و در صورت تمکن مالی زوجه هم بر قوت خود باقیست. در بحث معاشرت زوجه به صرف حق ریاست مردان نمی توان معاشرت زوجه را محدود کرد، مگر معاشرت منافات با مصالح خانواده داشته باشد. در بحث اشتغال نیز آراء فقهاء متعدد است و عده ای حق اشتغال زوجه را منوط به شرط ضمن عقد می دانند اما در نگاه کلی می توان گفت در صورتی که اشتغال زوجه با مصالح خانواده منافات نداشته باشد، منع شرعی و قانونی متوجه آن نیست.

منابع و مراجع

- ۱) قرآن کریم
- ۲) ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بی جا، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق
- ۳) ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۷
- ۴) انصاری، مرتضی، النکاح، قم، باقری، ۱۴۱۵ق
- ۵) امامی، حسن، حقوق مدنی، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۰
- ۶) بازگیر، یدالله، قانون مدنی در دیوان عالی کشور-حقوق خانواده، تهران، فردوسی، ۱۳۸۰
- ۷) بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بیروت، دار الاحیاء التراث، ۱۴۲۰ق
- ۸) بهروزی، ابوذر، وکیل خود باشیم(حقوق خانواده)، تهران، نوآور، ۱۳۸۸
- ۹) بداعی، فاطمه، شروط ضمن عقد نکاح، تهران، شورای فرهنگی-اجتماعی زنان، ۱۳۸۸
- ۱۰) همو، اخلاق و حقوق در خانواده، اصفهان، حدیث راه عشق، ۱۳۸۸
- ۱۱) بستان نجفی، حسین، خانواده در اسلام، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۰
- ۱۲) جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، قم، اسراء، ۱۳۸۹
- ۱۳) همو، زن در آیینه جلال و جمال، قم، اسراء، ۱۳۷۵
- ۱۴) جلالی، مهدی، حقوق خانواده(نکاح و انحلال آن)، تهران، خرسندی، ۱۳۸۹
- ۱۵) جعفری لنگرودی، محمد جعفر، حقوق خانواده، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۶
- ۱۶) حسینی تهرانی، محمدحسین، رساله بدیعه در تفسیر آیه الرجال قوامون علی النساء... مشهد، انتشارات علامه طباطبایی
- ۱۷) حکمت نیا، محمود و همکاران، فلسفه حقوق خانواده، تهران، نشر روابط عمومی شورای فرهنگی-اجتماعی زنان، ۱۳۸۸
- ۱۸) حیدرپور، البرز، حقوق خانواده (انعقاد عقد دائم، آثار و انحلال آن)، اهواز، مهزیار، ۱۳۸۵
- ۱۹) حراملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم، آل بیت(علیه السلام)، ۱۴۰۹ق
- ۲۰) خوئی، ابوالقاسم، منهج الصالحین، قم، مدینه العلم، ۱۴۱۰ق
- ۲۱) خوانساری، موسی، منیه الطالب، نجف، المرتضویه، ۱۳۵۸
- ۲۲) خوانساری، احمد بن یوسف، جامع المبارک فی شرح مختصر النافع، قم، اسماعیلیان، ۱۴۰۵ق
- ۲۳) دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷
- ۲۴) راغب اصفهانی، مفردات فی غریب القرآن، تهران، نشر الکتاب، ۱۴۰۴
- ۲۵) رسائی نیا، ناصر، حقوق خانواده، تهران، بهینه، ۱۳۷۹
- ۲۶) رضایی اصفهانی، محمد علی، تفسیر قرآن مهر، قم، انتشارات تفسیر و علوم قرآنی، ۱۳۸۷ش
- ۲۷) زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ق
- ۲۸) سبزواری، محمد، کفایه الاحکام، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۲۳ق
- ۲۹) شرتوتی، سعید، اقرب الموارد، تهران، اسوه، ۱۳۸۵
- ۳۰) شیخ الاسلامی، اسعد، احوال شخصیه(از دواج و پایان آن در مذاهب چهارگانه اهل سنت)، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰
- ۳۱) شریف، علی، نفقه و تمکین در حقوق خانواده، تهران، بشارت، ۱۳۷۶.
- ۳۲) شمس الدین، محمد مهدی، مسائل الحرج فی فقه المره-حقوق الزوجیه، بیروت، مؤسسه الدولیه للدراسات، ۱۹۹۶م
- ۳۳) شایگان، علی، حقوق مدنی، قزوین، طه، ۱۳۷۵
- ۳۴) صفایی، حسین و امامی، اسدالله، مختصر حقوق خانواده، تهران، میزان، ۱۳۸۶
- ۳۵) صفار، محمدجواد، درس هایی از حقوق خانواده، تهران، جنگل، ۱۳۹۰
- ۳۶) طباطبایی قمی، تقی، مبانی منهج الصالحین، قم، قلم الشرق، ۱۴۲۶ق
- ۳۷) طباطبایی، محمدحسین، تفسیر میزان، تهران، رجاء، ۱۳۶۷
- ۳۸) طوسی، ابوجعفر، المبسوط فی فقه الامامیه، تهران، مرتضویه، ۱۳۸۷
- ۳۹) عاملی، زین الدین بن علی، مسالک الألفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، قم، اسلامیه، ۱۴۱۶ق
- ۴۰) عاملی، باقر، حقوق خانواده، تهران، مدرسه عالی دختران، ۱۳۵۰
- ۴۱) عکبری، ابوالبقاء، کلیات، بیروت، مؤسسه الرساله، بی تا

- ۴۲) فضل الله، محمد حسین، تاملات الاسلامیه حول المره، بیروت، دار الملاک، ۱۴۲۱ق
- ۴۳) قمی، میزا ابوالقاسم، جامع الشتات، تهران، کیهان، ۱۴۱۳ق
- ۴۴) کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی، تهران، انتشارات تهران، ۱۳۷۱
- ۴۵) همو، دوره مقدماتی حقوق مدنی خانواده، تهران، میزان، ۱۳۸۲
- ۴۶) همو، حقوق مدنی خانواده، تهران، انتشار، ۱۳۹۰
- ۴۷) کمانگر، احمد اصول قضایی حقوقی، تهران، بی نا، ۱۳۴۳
- ۴۸) معلوف، لوئیس، المنجد، قم، ذوی القربی، ۱۴۲۲ق
- ۴۹) مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، قم، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰
- ۵۰) مصطفوی فرد، حامد و دیگران، «رویکرد اندیشوران شیعه به مفهوم قوامیت مرد در آیه ۳۴ سوره نساء»، علوم قرآن و حدیث، ش ۲۶، ۱۳۹۶
- ۵۱) مدرسی، محمد تقی، "تصویر نو از روابط خانواده در قرآن"، فصلنامه شورای فرهنگی-اجتماعی زنان، ش ۹
- ۵۲) موسوی خمینی، روح الله، تحریر الوسيله، قم، دار العلم، بی تا
- ۵۳) محقق داماد، مصطفی، بررسی فقهی-حقوقی خانواده: نکاح و انحلال آن، تهران، علوم اسلامی، ۱۳۷۹
- ۵۴) مطهری، مرتضی، مساله حجاب، تهران، صدرا، ۱۳۸۲
- ۵۵) میشل، آندره، جنبش اجتماعی زنان، ترجمه هما زنجانی زاده، مشهد، نیکا، ۱۳۷۷
- ۵۶) ملک زاده، فهیمه، "حق زوجه بر اشتغال و رابطه آن با حق زوج بر تمکین"، دو فصلنامه علمی-ترویجی فقه و حقوق خانواده، س ۱۵، ش ۵۳، ۱۳۸۹
- ۵۷) موسوی خمینی، روح الله، کتاب البیع، بی جا، اسماعیلیان، ۱۴۱۰ق
- ۵۸) نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵